

«جان زیبا»

محدوده‌های همگرایی و واگرایی کجاست؟

رضا جاسکی



نقاشی از کازیمیر مالویچ

در بخش پیشین این مقاله تلاش کردیم نشان دهیم که:

- اگر کارزارهای سیاسی (به شکل بیانیه، فراخوان، نامه سرگشاده...) از نظر محتوی و شکل از منطق و جسارت کافی برخوردار باشند، امکان موفقیت بیشتری دارند.
- در صورت حمایت جنبش‌ها و نهادهای سیاسی مردمی از یک کارزار سیاسی و کمک آنها به تداوم کارزار، شرایط بهتری برای پیروزی وجود دارد.
- نوشتن بیانیه، مانیفست، فراخوان ... مستلزم یک کار طولانی است و با هدف توسعه همکاری نیروهای مختلف نوشته می‌شود. از این رو داشتن یک هدف ساده و روشن می‌تواند احتمال موفقیت را بیشتر نماید. در برخی از موارد انتشار بیانیه و مانیفست به قصد متشکل کردن گروه و افراد مشخصی حول مواضع معینی در جهت همکاری‌های بلند مدت مانند ایجاد یک حزب، گروه، نهاد مدنی... است. چنین مواردی موضوع این نوشته نیست.
- در دنیای دیجیتالی امروز بسیاری از بیانیه‌ها و فراخوان‌ها شکل اعلامیه‌های حزبی را به خود گرفته‌اند. آنها باید بسرعت در مورد هر واقعه کم و بیش مهمی موضع‌گیری کنند. از این رو ما شاهد تورم بیانیه‌ها هستیم. این موضوع باعث می‌شود که بیانیه‌ها نتوانند توجه زیادی را به خود جلب کنند.
- یک فراخوان می‌تواند مخاطبان خود را در تنگناهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاصی قرار دهد. از این رو نویسندگان آن باید بار مسئولیت‌های اخلاقی فراخوان خود را به عهده گیرند.
- همیشه افرادی وجود دارند که نه به خاطر اختلافات جدی بلکه به دلایل ویژه‌ای به یک کارزار نمی‌پیوندند. هنر آن است که بتوان این افراد را در

موضع مخالف قرار نداد. این نه فقط وظیفه دست‌اندرکاران کارزار بلکه نیروهایی که خود را در خارج از کارزار می‌بینند، نیز می‌باشد.

یکی از موارد اختلاف در مشارکت در کارزارهای سیاسی حضور مخالفان سیاسی است. از یک طرف برخی در جناح چپ با پرچم واقع‌گرایی و تکیه بر «همکاری‌های گسترده» با یکسان شمردن همه‌ی کارزارهای سیاسی حاضر هستند بر سر هر موضوعی، از جمله حاکمیت آینده با دست‌راستی‌ترین نیروها که اشتراکی با آن‌ها به جز وجود یک دشمن مشترک ندارند به همکاری تنگاتنگ بپردازند. از سوی دیگر برخی در جناح چپ چنین همکاری را حتی بر سر مرگ و زندگی ناروا تلقی می‌کند. در این بخش به دیدگاه اخیر پرداخته می‌شود. برخی از طرفداران فراخوان، امضاکنندگان بیانیه را به همکاری با نیروهای غیردموکرات متهم کردند و بالعکس.^۱ مسلماً این موضوعی بسیار قدیمی در میان چپ‌گرایان و یک مشغله‌ی فکری اساسی برای طرفداران سوسیالیسم در سراسر جهان بوده است.

از آنجا که به هنگام اعلام یک کارزار سیاسی به شکل پتیشن و دعوت دست‌اندرکاران از همه برای پیوستن به کارزار (مثلاً بیانیه یا فراخوان)، نمی‌توان مانع امضای دیگران شد، یکی از طرفندها اضافه کردن یا از قلم انداختن موضوعاتی است که باعث می‌شود گروه‌های معینی از گذاشتن امضای خویش منصرف شوند. به عبارت دیگر، با هدف جلوگیری از همسو شدن با گروه‌های خاصی، موضوعات گاه نامربوطی به یک بیانیه یا فراخوان، اضافه، یا مسکوت گذاشته می‌شود که کارایی و انسجام بیانیه/کارزار را خدشه‌دار می‌کند. نتیجه‌ی چنین تکنیکی آن است که برخی از مخالفان حتی زمانی که اعتراض جدی به فحوا‌ی متن ندارند، با آن به مثابه یک برنامه‌ی حزبی برخورد کرده و اماواگر بسیاری را پیش می‌کشند.

باید اضافه کرد، از آنجا که در اغلب موارد اعتراض به مشارکت با دیگران از موضع اخلاقی است، در این قسمت نگاه کوتاهی از این زاویه می‌شود.

سارتر و کامو

در اثنای جنگ دوم جهانی دوستی سارتر و کامو آغاز شد. یکی از موضوعاتی که آنها بر سر آن توافق داشتند تلاش برای جلوگیری از یک جنگ خانمانسوز دیگر بود. در سال ۱۹۴۷، زمانی که دکترین ترومن نقش جدیدی را برای آمریکا در جهان اعلام و بر مبارزه برای آزادی تأکید کرد، بوی جنگ سرد جدیدی به مشام می‌رسید. احزاب کمونیست از دولت‌های ائتلافی پس از جنگ در ایتالیا، لوکزامبورگ، بلژیک و فرانسه کنار گذاشته شدند و جنگ سرد بالا گرفت. برخی از نیروهای چپ که به هیچ حزبی تعلق نداشتند تصمیم گرفتند تا درخواستی به نفع صلح و ایجاد بی‌طرفی امضا کنند. یکی از این افراد آلبر کامو بود. پس از هفته‌ها بحث و جدل، بیانیه‌ی اولیه که کامو نوشته بود، سارتر بازنویسی کرد و در روزنامه‌ها منتشر شد. این در واقع تلاشی بود تا چپ‌های غیر کمونیست حول موضوع صلح، بی‌طرفی در منازعه‌ی غرب و شرق و نقد سرمایه‌داری و سوسیالیسم واقعاً موجود جمع شوند. در هر حال پیشنهاد‌های ارائه شده دارای استدلال‌های مناسب نبود و توجه زیادی را جلب نکرد اما در نهایت سازمان جدیدی به نام «جمعیت دموکراتیک انقلابی» شکل گرفت که هدف خود را مقابله با جنگ و تلاش برای یک فرانسه‌ی مستقل و سوسیالیست اعلام کرد. (آرونسون، ۱۹۶۸: ۱۴۰)

این گروه متشکل از اعضای ناراضی حزب کمونیست، تروتسکیست‌ها، چپ‌های مسیحی و دیگر سوسیالیست‌های مستقل بود. جمعیت در ابتدا توانست بسیاری را به سمت خود جلب کند اما تشدید جنگ سرد و کمک‌های مالی سیا به برخی از همکاران حزب و کشاندن آن به سمت راست باعث شد تا سارتر از سازمان مزبور استعفا دهد و جمعیت نیز پس از چندی از هم پاشید. کامو به اندازه‌ی سارتر در کارهای عملی سازمان هرگز شرکت نکرد زیرا دیگر اعتقادی به تغییرات بزرگ اجتماعی نداشت. از نظر او هر تغییر بزرگ اجتماعی به یک خشونت گسترده و مداخله‌ی خارجی ختم خواهد شد.

در زمان تشکیل جمعیت دموکراتیک انقلابی، سارتر نمایشنامه‌ی «دست‌های آلوده» را نوشت. این نمایشنامه در مورد هوده‌رر یکی از رهبران حزب کمونیست در کشوری خیالی بود که برای رسیدن به سوسیالیسم حاضر بود دست‌های خود را آلوده

کند. او فردی متعهد، انعطاف‌پذیر، و صادق بود. از نظر رادیکال‌های حزب هودهرر رهبری خائن بود زیرا به همکاری با نیروهای بورژوازی پرداخته بود. از این رو رهبران رادیکال کمونیست در حزب، فردی به نام هوگو را برای ترور او می‌فرستند.^۲ داستان نه حول این که چه کسی قاتل است بلکه موضوع نمایشنامه حول این موضوع بود که چرا باید هودهرر توسط کمونیست‌ها به قتل می‌رسید. در واقع موضوع نمایشنامه تا حدی شبیه ترور تروتسکی در مکزیک به دستور استالین بود. این داستان موجب خشم حزب کمونیست فرانسه شد چرا که شباهت بین خود و جناح غیردموکرات داستان را تشخیص داد، در حالی که تشویق احزاب جناح راست فرانسه از نمایشنامه را در پی داشت.

مسئله‌ی اصلی در نمایشنامه حول این موضوع می‌چرخد که برای خیر بزرگ‌تر در زندگی واقعی مجبور به سازش می‌شوید و از این رو داستان شما آلوده می‌شود. حال اگر از آلوده کردن داستان خود امتناع کنید فقط می‌توانید خود و تئوری‌های ایده‌آلیستی خود را نجات دهید، از این نظر شما خودخواه هستید و به فکر خیر بزرگ‌تر نیستید. معضلات اخلاقی که در طول نمایشنامه مطرح می‌شود، حول هسته‌ی مرکزی تئوری‌های اگزیستانسیالیستی سارتر بود. وجود همیشه مقدم بر ماهیت است و هر فردی مسئول اعمال خود است و نه شرایط.

در سال ۱۹۴۷ کامو نوشته‌ی کوتاهی با عنوان «قاتلان ظریف» منتشر کرد که بعداً وارد «انسان طاعی» گشت. در این نوشته کامو به خشونت تروریست‌های روس در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم پرداخت. یکی از نزاع‌های این دو درک آنها از مسئله‌ی خشونت بود. پرسشی که مرتب کامو مطرح می‌کرد و بر اساس آن کمونیسم را با نازیسم مقایسه می‌کرد برای سارتر قابل قبول نبود.^۳ در داستان «دست‌های آلوده»، برای کامو، هوگو یک شورشی صادق بود که انسان‌ها را همان‌طور که بودند و نه آن‌گونه که خود می‌خواست دوست داشت و پای‌بند به اصول معینی بود، زیرا پای‌بندی به اصول، صداقت و امتناع از دروغ گفتن به مردم به خاطر سیاست، بخش جدایی‌ناپذیری از دوست‌داشتن مردم همان‌گونه که هستند، بود. به این موضوع در خاطرات سارتر اشاره شده است (آرونسون، ۱۴۰۱:۷۰) بنابراین، برای کامو، قهرمان اصلی هوگو بود. در مقابل برای سارتر هوگو ضدقهرمان و هودهرر قهرمان بود، زیرا او کسی بود که ضمن وفاداری به

اهداف بلندمدت بر اساس اصول خاصی و نه فقط پراگماتیسم، تصمیم به همکاری با نیروهای مخالف کرد. وی از نتایج منفی سازش اطلاع داشت اما به‌مثابه یک واقع‌گرا خواهان تغییر شرایط بود. بنابراین حتی تفسیر کامو و سارتر از نمایشنامه کاملاً متفاوت بود. باید دقت کرد که این اختلاف قبل از هر چیز ریشه در اختلافات نظری آنها داشت و نه خوانش غلط کامو از متن سارتر و یا نارسایی نمایشنامه.

لازم است به یک نکته‌ی دیگر توجه کرد که بین پوچ‌گرایی و اگزیستانسیالیسم تفاوت وجود دارد. پوچی احساسی است که از تجربه حاصل می‌شود. کامو از ۱۷ سالگی مبتلا به بیماری سل شد و این تجربه‌ی عدم‌سلامتی و نزدیکی به مرگ، مرتباً به او یادآوری می‌کرد که هر عمل اجتماعی وی در هر لحظه ممکن است خاتمه یابد. پوچ‌گرایی و اگزیستانسیالیسم شباهت‌هایی با هم دارند: آگاهی از فناپذیری و پذیرش محوریت انسان هسته‌ی مرکزی آن است باین‌حال برای اگزیستانسیالیست‌ها احساس پوچی نقطه‌ی آغاز است در حالی که برای کامو احساس پوچی غایت است. برای اگزیستانسیالیست باید از احساس عدم قطعیت وجودی از طریق هنر، مسئولیت انسانی و مشارکت جمعی در جهان فراتر رفت در حالی که از نظر کامو باید آن را پذیرفت و در آغوش کشید. (گلوگ، ۵۲: ۲۰۲۰). کامو در سال ۱۹۴۳ آگاهی از پوچ‌گرایی را با دو مؤلفه توضیح داد: «احساس پوچی، به معنی جهان در حال مردن است. اراده‌ی پوچی، دنیای جدید است». از نظر کامو، مذهب و یا فلسفه‌هایی که تلاش می‌کنند به زندگی معنای بخشند، متعلق به دنیای سنتی در حال مرگ هستند. از این‌رو باید این سیستم‌های فکری را به دور انداخت. اما «دنیای جدید»، دنیایی است با آگاهی نو و اذعان و پذیرش پوچی. کامو در رمان «بیگانه» سعی دارد احساس پوچی را به خواننده منتقل کند و در «افسانه‌ی سیزیف» از طریق روایات مختلف اراده‌ی پوچ را به تصویر می‌کشد. (همانجا، ۵۳). وی به‌شدت از این که او را اگزیستانسیالیست خطاب می‌کردند آشفته می‌شد، زیرا به گفته‌ی خودش، او «افسانه‌ی سیزیف» را در تقابل با اگزیستانسیالیسم نوشته بود. از طرف دیگر او به هرگونه سیستم فکری بی‌اعتماد بود. درست این تفاوت دیدگاه، هسته‌ی مرکزی اختلاف آنها بود. فلسفه‌ی سارتر در مورد مسئولیت انسان در یک جهان جمعی و انسان‌محور است، در حالی که پوچ‌گرایی جدایی

از امور انسان‌ها و رد همه‌ی سیستم‌ها است. زمانی که سارتر شخصیت هوگو را آفرید، ایده‌های کامو را از زبان او مطرح کرد و این ایده‌ها را تحقیر نمود. کامو ضد کمونیست بود هرچند که خود زمانی عضو حزب کمونیست بود. کامو اگرچه ضد خشونت بود اما خشونت فرد شورشی را می‌پذیرفت، زیرا این خشونت بادوام نبود و شورشگر عمر کوتاهی داشت، در نتیجه عمل او به یک سیستم ختم نمی‌شد.

کمی پس از شکل‌گیری «جمعیت دموکراتیک انقلابی»، آن جمعیت مضمحل شد. تلاشی جمعیت، تلنجر بزرگی به سارتر بود. او به این نتیجه رسید که چند روشنفکر به تنهایی نمی‌توانند یک جنبش به‌راه اندازند. جمعیت مزبور پاسخ‌گوی نیازهای مردم نبود و درست به همین خاطر مردم از آن حمایت نکردند. به‌عنوان فردی واقع‌گرا مجبور بود شرایط اجتماعی و امکانات تاریخی را برای اهداف سیاسی خود در نظر گیرد. درست از این جهت بود که او به کمونیست‌ها که در آن زمان یک جنبش قوی کارگری را رهبری می‌کردند و با وجود همه‌ی کاستی‌های آن نزدیک شد. سارتر در نمایشنامه‌ی «شیطان و خدا» به این نکته می‌رسد که اخلاق از سیاست و تاریخ تفکیک‌ناپذیر بود.^۴ او تکامل فکری خود در مورد رابطه‌ی بین آزادی فردی و نظم جمعی را از زبان گوتس قهرمان نمایشنامه‌ی «شیطان و خدا» بیان کرد.

دوبوار در مورد نقطه‌ی عطف فکری سارتر چنین می‌گوید «کاری را که او در سال ۱۹۴۵ با مقاله‌ای در مورد تعهد نویسنده آغاز کرده بود به پایان رساند؛ تمام توهمات خود را در مورد امکان رستگاری شخصی کاملاً از بین برده بود. به همان نقطه‌ای رسیده بود که گوتس رسیده بود. آماده بود تا بدون انکار کردن آزادی خودش، نظم جمعی را بپذیرد.» دوبوار در این مورد به گفته‌ی خود سارتر رجوع می‌کند. «پس از ده سال نشخوار فکری، من به نقطه‌ی شکست رسیده بودم: یک تلنجر تمام چیزی بود که لازم داشتم.» (به نقل از آرونسون، ۱۴۰۱:۷۶) دوبوار «تکامل ایدئولوژیک سارتر» را با استفاده از نوشته‌های سارتر نشان می‌دهد. در نمایشنامه‌ی «مگس‌ها»^۵ در سال ۱۹۴۳ اورستس قهرمان نمایشنامه مانند عیسی مسیح «تمام گناه مردم» را به گردن می‌گیرد اما مردم خود را رها می‌کند در حالی در «شیطان و خدا» گوتس تصمیم می‌گیرد در کنار مردم در جنگ‌های دهقانی شرکت کند. در سال ۱۹۴۳ سارتر فکر می‌کرد که با

تلاش ذهنی می‌توان از هر مانعی عبور کرد، در سال ۱۹۵۱ به این نتیجه رسید که رستگاری فردی ممکن نیست و فقط مبارزه‌ی جمعی می‌تواند راه به جایی ببرد. او در گذشته فرد آزاد را در مقابل فرد متعهد قرار می‌داد اما پس از سال‌ها دغدغه‌ی ذهنی به این نتیجه رسید که می‌توان این دو را با هم ترکیب کرد. به قول دوبووار «او این رشته را بدون انکار ذهنیت خود می‌پذیرد. این تجسم کامل مرد کنشگر است که سارتر او را تصور می‌کرد.» گوتس توانست هم آزادی خود را حفظ کند و هم با همبستگی زندگی کند. این فقط در نتیجه‌ی یک درک جدید از رابطه‌ی آزادی فردی و جمعی بود. آزادی فردی سارتر ارتباط تنگاتنگی با آزادی دیگران داشت. تلاش برای آزادی مستلزم پیوستن به مبارزه‌ی آنها بود. در نمایشنامه‌ی «دست‌های آلوده» هوگو ایده‌آلیست و بیش از حد اصول‌گرا است تا آن‌جا که دیگر نمی‌تواند قدمی در جهت پیشبرد هدف بردارد. او در پی تفسیر بیش از حد علت و کنترل آن بود، در حالی که خود علت به معنی بهبود وضع بشر نیست. اما گوتس آزادی فردی را با مبارزات بزرگ‌تر ترکیب می‌کند و به «مردی در میان مردم» بدل می‌گردد. سارتر مدت بسیار طولانی در مورد تعهد صحبت کرده بود، مجله راه انداخته بود و یک حزب جدید ایجاد کرده بود اما «نتوانسته بود جنبشی به راه بیندازد» او در کنکاش خود به این نتیجه رسید که باید به مبارزه‌ی بپیوندند که از قبل در جریان بود، مبارزه‌ای که کنترلی بر آن نداشت. (آرونسون، ۱۴۰۱: ۷۵) کامو دعوت به مبارزه را رد کرد و اعلام نمود «انقلابی بودن خشونت است». او بر قضاوت اخلاقی پافشاری می‌کرد در حالی که سارتر مایل بود در سیاست بر اساس شرایط خود و نه دیگران، به نیروهای تاریخی که از نظر او برای پیشرفت و بهبود زندگی مردم فعالیت می‌کردند بپیوندد.

هگل و «جان زیبا»

هگل در انتقاد خود از اخلاق کانت، درک او از آگاهی و عاملیت را زیر سؤال می‌برد. از نظر کانت آزادی استعلایی به معنای آن است که فرد خود انتخاب می‌کند و جهان بیرون در تعیین این که چه دستوری درست است نقشی ندارد. هگل در مقابل به آگاهی ماهیتی اجتماعی و تاریخی می‌دهد. او این درک را که عامل تصمیم می‌گیرد و سپس

بر اساس این قصد، کردار معینی به اجرا گذاشته می‌شود نادرست خواند زیرا فاعل به تجربه درمی‌یابد که قصد او در طی فرایند یک کنش تغییر می‌کند و یا در مواردی فقط پس از آن که عملی انجام شد می‌تواند کنش خود را به‌درستی درک کند. به عبارت دیگر عاملیت را باید بر اساس رویکردی پس‌نگر درک کرد. از آنجا که عاملیت تاریخی نیز است، عاملیت در جامعه‌ی باستان که نقش فرد در مقابل نقش جامعه بسیار اندک بود، در مقابل دوران مدرن که فردیت به مقام والایی رسیده است، بسیار متفاوت عمل می‌کند. هگل در همین زمینه تناقضات وجدان را مطرح می‌کند، زیرا وجدان بنا بر تعریف به احساس درونی خود متوسل می‌شود و سعی می‌کند تعارضاتی را که در عمل با آن روبرو می‌شود حل کرده و بر اساس باورهای خویش اعتباری برای کارکردهای خود فراهم کند. در این میان تعارضی دیگر می‌تواند به وقوع بپیوندد که او آن را با مفهوم «جان زیبا» پیوند می‌زند. جان زیبا به خاطر اثبات خلوص نیت خود از هرگونه تماس با دنیای واقعی باز می‌ماند «دائم در بیم لکه‌دار شدن فر و شکوه وجود درونی‌اش در اثر وجود [واقعی] و کنش زندگی می‌کند». جان زیبا قرار بود تناقضات بین وظایف روزمره‌ی هر فرد (وظایف خاص) و وظایف محض را حل کند اما خود دچار تناقض می‌شود و دست به هیچ عملی نمی‌زند. او روی دیگر سکه را زمانی می‌داند که وجدان برای جبران بی‌عملی سعی دارد دست به عمل زند اما از سوی نظم غالب به بی‌اخلاقی متهم می‌شود. وی در این زمینه، وجدان سه‌گانه‌ی «جان زیبا، شرارت و بخشایش» را مطرح می‌کند. جان زیبا، آگاهی قضاوت‌کننده است. آگاهی شریر اما دست به عمل می‌زند. حال، فاعلی که فکر می‌کند بر طبق ندای وجدان عمل کرده، در مقابل قضاوت جان زیبا می‌تواند متوجه اشتباه خود شود و به آن اعتراف کند. (ابراهیم‌زاده، سپهران، مصطفوی، ۱۴۰۲)

زمانی که جانسون نقدی بر «انسان طاغی» در «عصر جدید» نوشت، عنوان مقاله را «آلبر کامو یا جان طغیانگر» گذاشت که ارجاعی بود به «جان زیبایی» هگل. به عبارت دیگر کامو از همان عنوان مقاله به کسی تشبیه شد که برای حفظ پاکدامنی خود بی‌عملی را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد. اما همان‌طور که هگل نشان داده است این ریاکاری‌ای بیش نیست که فقط به ضد خود بدل می‌شود. اما آیا سارتر به سمت

دیگر درنفلتید و برای همراه شدن با کمونیست‌ها چشم بر اشتباهات مهلک آنها نیست؟ آیا این به معنای کنار گذاشتن خطوط قرمز و انتخاب بین بد و بدتر نیست؟ مانند معضلی که نه فقط مشکلی از مصائب جامعه را حل نکرده بلکه منجر به دنباله‌روی چپ‌گرایان از نیروهای ارتجاعی مذهبی و یا دست‌راستی در ایران گشته است؟ و همه‌ی اینها تحت عنوان باید کاری کرد؟

سارتر وقتی که برای کنگره‌ی ملل در راه صلح به وین پایتخت اتریش رفت، قرار بود نمایشنامه‌ی دست‌های آلوده در وین همزمان با کنگره به نمایش گذاشته شود. او برای نشان دادن آشتی خود با کمونیست‌ها، نمایش را لغو کرد و حتی مجبور به پرداخت خسارت شد، زیرا اجرای آن را برای رابطه‌ی خود با حزب کمونیست زیان‌آور تشخیص داد. در همان زمان رهبران کمونیست چک، رودولف اسلانسکی و ده نفر دیگر در پراگ به دار آویخته شدند. سارتر در این مورد اعتراضی نکرد (آرونسون، ۱۴۰۱:۱۱۰) موارد دیگری را می‌توان به فهرست اشتباهات سارتر اضافه کرد. او خود را مجبور دید که با تروتسکیست‌های فرانسوی که خواهان رادیکال‌تر شدن حزب کمونیست بودند و کسانی چون کامو که ضد کمونیست بودند مبارزه کند و در این راه دچار خطاهای فراوانی شد. اما او تنها در برخی از قضاوت‌های خود تجدیدنظر کرد. او مخالف استالینسم بود و پس از اشغال مجارستان در سال ۱۹۵۶ به تقبیح اتحاد شوروی پرداخت. او طرفدار پروپاقرص انقلاب کوبا بود اما زمانی که دولت کوبا هربرتو پادیلا شاعر اپوزیسیون را زندانی کرد از حمایت خود دست کشید. با همه‌ی این‌ها از حزب کمونیست فرانسه در انتهای جنگ الجزایر حمایت کرد. از این‌رو، او در عین حال که رویکردی پراگماتیستی داشت اما سعی کرد خطوط قرمز خود را حفظ کند.

اما رابطه‌ی «جان زیبا» و کنشگری سیاسی امروز چیست؟ زمانی که هگل این اصطلاح را به‌کار گرفت. «جان زیبا» اصطلاحی بود که در دوران رمانتیسم و با الهام از ایده‌های متفکران یونان باستان توسط گوته و شیلر توسعه یافت. زیبایی، خوبی و حقیقت باید اهداف غایی انسان‌ها باشد. پیشرفت اجتماعی امری فردی است و از طریق بهبود ویژگی‌های فرد از طریق درک زیبایی و پیشرفت اخلاقی میسر می‌شود. «جان زیبا» یک چشم‌انداز بسیار خوش‌بینانه از جامعه ارائه می‌داد، اما فقط در صورتی که

شهروند دلسوز جامعه از طریق آموزش، هماهنگی زندگی فیزیکی با قوانین بتواند به وضعیت اخلاقی ایده‌آل برسد. فردی که با این ایده‌های اخلاقی ایده‌آل ایجاد می‌شد را شیلر «جان زیبا» می‌نامید. بنابراین «جان زیبا» چشم‌اندازی بسیار خوش‌بینانه برای دستیابی به پتانسیل کامل فردی در جهت یافتن خوشبختی و معنای زندگی و از این طریق پیشرفت اجتماعی جامعه می‌داد.

هگل «جان زیبا» را برای توصیف نوعی از حساسیت رمانتیک به کار می‌گیرد. اگر این اصطلاح را در مورد افراد از نظر هگل بتوان به کار گرفت، «جان زیبا» مناسب کسی است که همیشه بر احساس درونی، مراجعه به وجدان و ندای قلبش برای تشخیص همه‌ی پیچیدگی‌های سخت زندگی تکیه می‌کند. تا این‌جا این امری فردی است اما مشکلات زمانی شروع می‌شود که «جان زیبا» پاکی و پاکیزگی و خلوص نیت و رفتار همه در دنیای آشفته‌ی مدرن را طلب می‌کند. او نمی‌تواند با کسانی که به‌طور واقعی یا خیالی رابطه دارد، چیز کمتری به جز پای‌بندی از قواعد اخلاقی خود بپذیرد. این امر در حوزه‌ی سیاست در جناح چپ موجب مشکلات عدیده‌ای شده است. چطور؟ دو نوع «جان زیبا» را می‌توان متصور شد. اول، کسی که است که در سیاست، هر چیزی را بر اساس احساس درونی خودش قابل‌قبول می‌داند، هر تخطی از این احساس محکوم است. دوم، کسی است که مانند اولی وارد صحنه‌ی عملی نمی‌شود، زیرا دنیای سیاسی دنیای فاسدی است برای حفظ پاکی خویش باید از ورود به چنین دنیایی حذر کرد. در نتیجه، در دنیای امروز چنین فردی در بهترین حالت خود را در پشت صحنه، در دنیای مجازی درگیر سیاست می‌کند. در نتیجه هر دو نوع از همان ابتدا اعلام می‌کنند که در صحنه‌ی واقعی سیاست خواهان اجرای نقش مؤثری نیستند. جالب آن که همین دو گونه‌ی متفاوت از «جان زیبا» یکدیگر را نیز قبول ندارند. اولی دومی را خائن تلقی می‌کند زیرا فقط به فکر خودش است، و دومی اولی را شر می‌خواند زیرا فردی است که فقط مدعی می‌شود آرمان‌های والایی دارد اما در عمل دست به کارهای نادرست می‌زند. (هورنر، ۲۰۲۰)

چرا «جان زیبا» نمی‌تواند موفق شود؟ زیرا که چنین تفکری به‌جای درک سیستم سرمایه‌داری با همه‌ی پیچیدگی‌ها و چرخش‌های آن، خود را در زندان اخلاق‌گرایی

محبوس می‌کند. عوامل زیادی وجود دارند که چنین پدیده‌ای را تقویت می‌کند. ضعف تاریخی چپ در ایران و جهان، پسرفت نیروهای مترقی و پیشرفت نیروهای راست‌گرا، ضعف پایه‌های سازمانی چپ اعم از اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی چپ‌گرا، عدم وجود یک استراتژی کلی،... و در نهایت گسترش فرهنگ حذف که امروز به‌ویژه در عرصه‌ی رسانه‌های اجتماعی هر روز تمرین می‌شود. اگر از فردی خوشتر نمی‌آید او را در صفحه‌ی خود حذف کن، از یک گروه مجازی که در عرصه‌ی معینی دچار خطا شده، باید به‌سرعت جدا شد. از نظر «جان زیبا» در صحنه‌ی سیاست هم باید به همان شکل رفتار کرد. تا وقتی که مبارزه در خیابان جریان دارد، مشکلات کم‌تر به چشم می‌خورد، اما به مجرد عقب‌نشینی خیابان، «جان‌های زیبا» حملات خود را به هر شکلی از مبارزه آغاز می‌کنند. هدف، نقد خطاها و یافتن یک راهبرد جدید و تصحیح رفتار یک گروه، کلکتیو، حزب و امثالهم نیست بلکه فقط حمله به هر دلیلی است. اصل طلائی چنین است: به مجرد احساس ناخوشایند از گروه و حزب، از آن خارج شو و عطایش را به لقایش ببخش!

فقدان به‌مثابه بخشی جدایی‌ناپذیر

امروز برخی از چپ‌گرایان جوک قهوه‌ی بدون شیر را از طریق اسلاووی ژیک و درباره‌ی فیلم کمدی «نینوچکا» که در سال ۱۹۳۹ به پرده‌ی سینما رفت شنیده‌اند، در حالی که جوک قدیمی‌تر از آن است. اما این جوک حتی قبل از تفسیر هگلی آلنکا زوپانچیک در کتاب «چرا روانکاوی» در سال ۲۰۰۸، در سال ۲۰۰۲ توسط جان دوفرسنه (John Dufresne) به سارتر نسبت داده شد. در سال ۱۹۸۹ در کتاب «Leo Rosten's Giant book of laughter» این جوک چنین تعریف می‌شود:

«پیشخدمت: دسر؟»

مشتری: فقط قهوه.

پیشخدمت: با یا بدون خامه؟

مشتری: بدون خامه. (پیشخدمت می‌رود و پس از چند لحظه برمی‌گردد)

پیشخدمت: ببخشید آقا، خامه تمام شده است.

مشتری: شما شیر دارید؟

پیشخدمت: بله.

مشتری: چه خوب. پس من قهوه‌ی بدون شیر می‌خواهم.»

حال، با این که محتوای قهوه، قهوه‌ی بدون خامه و قهوه‌ی بدون شیر یکی است، باز از نظر برخی، «عدم شمول» بخش جدایی‌ناپذیر قهوه محسوب می‌شود. درست به همین خاطر ژئوک توضیح می‌دهد «قهوه بدون خامه یا قهوه بدون شیر یکسان نیست، زیرا آنچه که دریافت نمی‌کنید بخشی از هویت چیزی است که به دست می‌آورید.» از این رو ژئوک تأکید دارد که نحوه‌ی نفی کردن اهمیت دارد. بخش ناموجود در این موارد بخشی از شیء محسوب می‌شوند.

تاکنون از سوی برخی از نیروهای رفرمیست در ایران در انواع مختلف مذهبی و سکولار آن، چند شعار مطرح شده است: جمهوری اسلامی بدون شورای نگهبان، جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه، جمهوری اسلامی بدون حجاب اجباری و امثالهم. از نظر برخی هر کدام از موارد یادشده بخش جدایی‌ناپذیر جمهوری اسلامی هستند.^۱ مثلاً در مورد حجاب اجباری، با وجود آن که قانون آن پس از ایجاد جمهوری اسلامی به تصویب رسید، از نظر بسیاری جزء لاینفک جمهوری اسلامی به شمار می‌رود. برخی - چه در میان طرفداران حکومت، چه رفرمیست‌ها و چه مخالفان سرسخت جمهوری اسلامی - معتقدند جمهوری اسلامی بدون حجاب اجباری دیگر جمهوری اسلامی نیست. از این رو برخی طرفدار آن (اپوزیسیون) و برخی مخالف (محافظه‌کاران) چنین شعاری هستند. اما در مورد جنگ چطور؟

برخی از مارکسیست‌ها جنگ بین کشورها در دوران مدرن را بخش جدایی‌ناپذیری از سیستم رقابت سرمایه‌داری می‌دانند. معنایش این نیست که جنگ قبل از سرمایه‌داری وجود نداشته، بلکه در دوران معاصر شکل و شمایل دیگری به خود گرفت، تا این که در اواخر قرن گذشته جنگ بین چین و ویتنام رخ داد و مسئله‌ی ناسیونالیسم و تحلیل از آن دچار تحول شد. در مورد آمیختگی ستم‌های دیگر مثلاً ستم جنسی برخی از مارکسیست‌ها - از جمله این قلم - معتقدند که یک پدیده‌ی بسیار قدیمی است اما در سرمایه‌داری شکل و شمایل خاص خود را گرفته است. اگر مثال قهوه را در

نظر بگیرید، درست مانند شیری است که با قهوه قاطی شده است و از این رو، جدا کردن آن از سرمایه‌داری غیرممکن است. درست به همین خاطر مبارزه‌ی رادیکال بر علیه ستم جنسیتی بدون مبارزه با سرمایه‌داری ممکن نیست و هر شکل رادیکال مبارزه بر علیه ستم جنسیتی خود شکلی از مبارزه بر علیه سرمایه‌داری است.

حال، در انتقاداتی که (ن.ک. به بخش اول این مقاله) از سوی طرفداران بیانیه و طرفداران فراخوان مطرح شد، از جمله می‌توان چنین استنباط کرد که از نظر طرفداران بیانیه، بدون نه گفتن به جمهوری اسلامی، نمی‌توان مخالف جنگ بود. از سوی دیگر، طرفداران فراخوان – یا حداقل برخی از طرفداران آن – معتقدند اول، جنگ اسرائیل و فلسطین ربطی به جمهوری اسلامی ندارد، دوم، از متن فراخوان در مورد تاریخ صهیونیسم می‌توان چنین برداشت کرد که جنگ جزء لاینفک صهیونیسم است. اما این نکته مورد توافق طرفداران بیانیه – حداقل احمد پورمندی – نیست. امروز با توجه به نتایج انتخابات آمریکا و احتمال درگیری دوباره‌ی ایران و اسرائیل، این موضوع مسلماً اهمیت خاصی پیدا می‌کند، چیزی که دیگران به آن پرداخته‌اند و این نوشته قصد ورود به موضوع جنگ از سوی طرفداران بیانیه و فراخوان را ندارد.

اگر به جنبش صلح در زمانی که در دوران جنگ ویتنام در اوج خود بود، نگریسته شود، از نظر بسیاری از چپ‌گرایان، جنگ بخش جدایی‌ناپذیر سرمایه‌داری و امپریالیسم بود، با این حال علت وسعت جنبش مزبور از جمله – اما قطعاً نه صرفاً – به خاطر حضور بسیار متنوع مخالفان و موافقان سرمایه‌داری در یک جنبش ضدجنگ بود. ینس استولتنبرگ (ستولتنبری) دبیرکل قبلی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) که از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴ به مدت ده سال ناتو را رهبری کرد و در طول مأموریت وی از جمله دو جنگ خانمانسوز روسیه – اوکراین و اسرائیل – فلسطین رخ داد و از بازیگران مهم پیوستن سوئد و فنلاند به ناتو بود، یکی از شرکت‌کنندگان فعال آن بود. البته او در آن زمان از فعالین سازمان جوانان حزب کارگر نروژ بود و افکار کم‌وبیش متفاوتی با امروز که همچنان عضو حزب مزبور است، داشت، اما باید به خاطر داشت که نروژ از سال ۱۹۴۹ عضو ناتو است و عضویت در ناتو با پذیرش کنار گذاشتن سیاست بی‌طرفی همراه بود، از سوی بزرگ‌ترین حزب این کشور، یعنی حزب کارگر اتخاذ شد.^۷ منظور

آن که بسیاری در جنبش ضدجنگ با مواضع متفاوتی شرکت داشتند. پرسشی که امروز در مقابل برخی از دوستان قرار می‌گیرد: آیا هدف کوچک کردن و یا بزرگ کردن جنبش ضد جنگ است؟

آنچه که باعث سردرگمی بسیاری شده است، این که برای برخی از طرفداران بیانیه و فراخوان، مسئله‌ی کشتار جمعی مردم فلسطین چه در بیانیه و چه فراخوان، دغدغه‌ی اصلی نبود - که اهمیت کمی در مقایسه با متن هر دو نوشته - بیانیه و فراخوان- دارد. مشکل اصلی این دو متن، تمرکز بر موضوعات متفاوت بود و از این رو نتوانستند قصد اصلی خود را به شکل روشنی به خواننده منتقل کنند.

کبوتر با کبوتر

از سوی برخی از منتقدان دو طرف این پرسش مطرح شده که کبوتران صلح نمی‌توانند با بازهای جنگ هم‌پیماله شوند. بسیاری از چپ‌گرایان نقل‌قولی از آگوست بیل، سوسیالیست معروف آلمانی را بازگو می‌کنند: اگر رقیب شما را تحسین کرد، مراقب باشید! اما اگر به شما گیر داد، معمولاً در راه درستی هستید. بدین ترتیب هرگونه هم‌سویی با مخالفین را مذموم تلقی می‌کنند، در حالی که گفته‌ی بیل بر این تأکید دارد که باید هشیار بود و دقت کرد و نه آن‌که همسویی را همیشه دال بر خطا تلقی کرد؛ به‌ویژه آن‌که بیل چهار دهه در رایش‌تاگ حضور و با انواع بازها مرابوده داشت. البته تحت لوای اتحاد و مبارزه با سکتاریسم چپ، برخی از چپ‌گرایان با شعار طرفداران رضا پهلوی به‌منظور گرد آوردن همه‌ی مخالفان جمهوری اسلامی زیر بیرق سلطنت بود، مشارکت کردند. اما مسلماً کسانی که خواهان تشکیل یک جبهه‌ی دموکراتیک برای ایجاد یک حکومت جدید هستند نمی‌توانند چنین «همکاری» را بپذیرند.

در مقابل، عده‌ی زیادی مخالف حکم اعدام هستند. این مبارزه در اشکال متنوعی در جامعه جریان داشته و دارد. از مبارزه‌ی داغداران، زندانیان، فعالان مدنی، حقوق‌دانان، احزاب و جریان‌های سیاسی گرفته تا هنرمندان. این مبارزه تاریخ طولانی نیز دارد اما پس از جنبش «زن، زندگی، آزادی» وسعت بیشتری یافته است. کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام که زندانیان سیاسی با اعتصاب غذای خود به این پدیده شیعی

اعتراض می‌کنند یکی از معروف‌ترین آنها است. تاکنون بیانیه‌ها و کارزارهای متفاوتی بر علیه مجازات اعدام نوشته شده و حتماً تا لغو آن نوشته خواهد شد. حال فرض کنید که عده‌ای از نیروهای چپ برای هزارمین بار بیانیه‌ای بر علیه اعدام بنویسند. همچنین فرض کنید که در جمهوری اسلامی که حتی فیلمی مانند «قصیده گاو سفید»^۸ را بر نمی‌تابد، برخی از هواداران اصول‌گرای آن به این نتیجه برسند که در صورت عدم وجود مجازات اعدام، سرنوشت شخصیت محبوب آنها یعنی شیخ فضل‌الله نوری به گونه‌ی دیگری رقم می‌خورد و حتی از این زاویه‌ی بسیار تنگ به مخالفت با مجازات اعدام برخیزند و بخواهند به کارزار نه به اعدام بپیوندند. در این صورت، آیا برخی از دوستان به خاطر حضور این افراد باید از مشارکت در کارزار مشترک نه به اعدام خودداری کنند؟

مسلماً حضور این افراد چالش‌های معینی را ایجاد می‌کند. کاملاً بدیهی است که افراد مزبور ممکن است «نگاه انسان‌دوستانه‌ای» به موضوع نداشته باشند و شاید حتی بخواهند «لغو مجازات اعدام را نه به طور عام بلکه تحت شرایط معینی» به اجرا گذارند - چیزی که باید در مقابل آن ایستاد. با این حال این پرسش همچنان باقی است: آیا تغییر مواضع طرفداران پروپاقرص دیروز اعدام و پیوستن آنها به چنین کارزاری - با وجود همه‌ی تنگ‌نظری‌های‌شان - موجب پذیرش بیشتر این موضوع در جامعه نمی‌شود؟ باید به خاطر آورد که همسر و دختر آندره مالرو، وزیر کابینه‌ی دوگل، از جمله امضاکنندگان مانیفست ۱۲۱ بر علیه جنگ الجزایر بودند. فائزه هاشمی که تحلیل درستی از حوادث دوران انقلاب و مسئولیت پدرش در حوادث مرگبار جمهوری اسلامی نمی‌دهد از مخالفان اعدام است، بسیاری دیگر می‌توانند همان راه را طی کنند. آیا آنها به خاطر گذشته‌ی خود باید از حضور در چنین کارزاری منع شوند؟

همین استدلال در مورد کارزار بر علیه جنگ صادق است. مواضع حتی چپ‌گرایان در مورد مبارزه بر علیه جنگ بسیار متفاوت است. اما چنین موضوعات عامی را که افراد بسیاری با ایده‌های گاه کاملاً متضاد می‌توانند دور هم جمع شوند نباید با موضوعات پیچیده و سرنوشت‌ساز دیگری که با مسئله‌ی قدرت در حکومت آینده و یا سرنوشت سرمایه‌داری مربوط است یکی فرض کرد. حتی بازهای دیروز هم در موارد خاصی

ترجیح می‌دهند با کبوترها همگام شوند.

بیانیه‌ها و نامه‌ها

در سال ۱۳۲۸ جمعی از سیاستمداران، دانشجویان و تجار به نبود انتخابات آزاد در ایران اعتراض کردند. در پایان اعتراضات، عده‌ای از رهبران معترضان پس از بحث‌های طولانی در خانه‌ی محمد مصدق در اولین بیانیه‌ی خود سه خواسته‌ی مشخص را مطرح کردند: برگزاری انتخابات درست، لغو حکومت نظامی و آزادی مطبوعات. هدف تضمین آزادی انتخابات در ایران بود و از این‌رو مسئله‌ی ملی کردن نفت در آن بیانیه مطرح نشد. این بیانیه منبای تشکیل جبهه ملی شد. بعدها برنامه و اساسنامه‌ی جبهه جداگانه تهیه شد. (آبراهامیان، ۱۳۹۵:۱۴۷) جبهه ملی توانست جنبش ملی کردن نفت در ایران را رهبری کند و به یکی از مؤثرترین سازمان‌های سیاسی ایران بدل شود. امروز به‌درستی نام جبهه ملی و رهبر آن محمد مصدق با ملی کردن نفت پیوند خورده است، با این حال، بنیان‌گذاران جبهه در معروف‌ترین بیانیه‌ی خویش، تمرکز خود را متوجه موضوع آزادی، آن‌هم در یک شکل مشخص و محدود، نمودند.

در سال ۱۳۵۶، پنجاه و سه حقوقدان در نامه‌ی سرگشاده‌ای به دربار خواهان پایان دخالت دولت در امور دادگاه‌ها شدند. کمی بعد در همان سال، سه تن از رهبران جبهه ملی - سنجابی، فروهر و بختیار - به نقض قانون اساسی اعتراض کردند و خواهان پایان استبداد شدند. یک ماه بعد، چهل تن از نویسندگان با نظرات بسیار متفاوت از هما ناطق گرفته تا سیمین دانشور در نامه‌ای به هویدا، خواهان پایان سانسور و نقض قانون اساسی شدند و کانون نویسندگان ایران را احیا کردند. کانون نویسندگان پس از چندی نامه‌ی سرگشاده‌ی دیگری با امضای نودوهشت روشنفکر به سانسور و نقض استقلال قوه‌ی قضائیه توسط دولت اعتراض کردند.

در نتیجه‌ی این اعتراضات کانون نویسندگان ایران احیا، و جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، کانون وکلا و سازمان ملی دانشگاهیان تشکیل شدند. بنا به گفته‌ی آبراهامیان «تا اواخر آبان ۱۳۵۶، فعالیت‌های عمده‌ی مخالفان عبارت بود از: نوشتن نامه، تشکیل گروه‌های جدید، احیای گروه‌های قدیمی و انتشار بیانیه، اعلامیه و

روزنامه.» (آبراهامیان، ۲۹۳:۱۳۹۵). از سوی دیگر، دو دهه پس از انقلاب بهمن، در سال ۱۳۸۵ برخی از طرفداران حقوق زنان در ایران قطعنامه‌ای در مخالفت با قوانین زن‌ستیز در جمهوری اسلامی صادر کردند. پس از آن حرکتی هدفمند تحت عنوان «کمپین یک میلیون امضا» برای تغییر قانون به راه انداخته شد. حامیان کارزار، افرادی با مواضع بسیار گوناگون از جمله برخی از اعضای حزب مشارکت تا مخالفان سکولار اپوزیسیون را در بر می‌گرفت. بسیاری از فعالان این کمپین، با وجود مضمون رفرمیستی و اهداف کاملاً قانونی و حمایت بخشی از حاکمیت از آن، به زندان و ضربات شلاق محکوم شدند. با این حال جنبش توانست تا سال‌ها به مبارزه‌ی خود ادامه دهد.

اگر همین تاریخ معاصر ایران در نظر گرفته شود، بیانیه‌ها و نامه‌هایی توانستند کم‌وبیش موفق شوند و ردپایی در تاریخ معاصر از خود به جا گذارند که نویسندگان آن با وجود مخاطرات زندان، تنبیه و شکنجه، تبعید، اخراج از کار و یا از دست دادن جایگاه شغلی خود، دست به اقدام زدند. دوم، نامه‌ها و بیانیه‌ها به ایجاد یا احیا نهادهایی ختم شد که خواسته‌های بیانیه‌ها و نامه‌ها را پیگیری کردند. در مقابل، آنچه که امروز شاهد آن هستیم اینکه بیانیه‌ای داده می‌شود، در نهایت چند مقاله در موافقت و مخالفت با آن منتشر می‌گردد و موضوع به طاق نسیان سپرده می‌شود تا آن که زمان انتشار بیانیه‌ی بعدی فرا رسد.

در طول تاریخ بیانیه‌ها/مانیفست‌هایی ماندگار شده‌اند که در دوران بحران‌های سخت در جامعه توانسته‌اند به مخاطبان خود، جرأت، امید و راهکار نشان دهند. برخی بلند و بعضی بسیار کوتاه بوده‌اند، تعدادی یک اثر هنری محسوب می‌شوند، چندلایه، گاه روشن و گاه متناقض. اما در هر شکل یک مانیفست، تلاش دارد اوضاع را تحلیل و چگونگی تغییر آن را نشان دهد. زمانی دولت و کلیسا مانیفست می‌داد اما بعدها به اسلحه‌ای در دست مخالفان بدل شد. برخی با کلمات قصار خود، شیوه‌ی استدلال، منطق، سبک و جاه‌طلبی‌های خود به یک اثر ادبی بدل گشتند چنان که مارشال برمن «مانیفست کمونیستی» را «نخستین اثر هنری بزرگ مدرنیستی» تلقی می‌کند. برخی به‌خاطر منطق کوبنده و زیبایی‌های استدلال و شجاعت نویسنده خواننده را می‌خکوب می‌کند چنان‌که «من متهم می‌کنم» زولا چنین کرد اما امروز در زمانی که بسیاری از

بیانیه‌ها و کارزارها فقط به تکرار مقالات و گفته‌های قبلاً گفته شده می‌پردازند و در فرم، سبک، زیبایی، مضمون، سنت‌شکنی، عهد، آینده‌نگری، چالشگری، میزان شوک، نوآوری در هیچ کدام حاوی هیچ نکته‌ی جدیدی نیستند، چگونه می‌توان انتظار استقبال همگانی از آنها را داشت؟ این به معنی آن نیست که دیگر چنین امکانی وجود ندارد، بلکه تأکید بر این نکته است که نیاز به یک کار مستمر و نسبتاً طولانی دارد. مثلاً فرض کنید که تعداد زیادی از روشنفکران ایرانی، اسرائیلی، فلسطینی، لبنانی و سوری در شرایط جنگی کنونی بیانیه‌ی مشترکی بر علیه جنگ دهند. کسانی که در کشورهای خود کاملاً شناخته شده هستند و با وجود همه‌ی محدودیت‌ها و خطراتی که برای چنین اقدامی آنها را تهدید می‌کند، دست به چنین کاری بزنند. آیا چنین بیانیه‌ای که همزمان در همه‌ی کشورهای یادشده منتشر می‌شود، نمی‌تواند توجه همگان را به خود جلب کند؟

توماس مان - برنده جایزه‌ی نوبل در سال ۱۹۲۹ - عنوان افتخاری خود در دانشگاه بن را در دوران حکومت فاشیستی در روزهای آخر سال ۱۹۳۶ از دست داد. او در نامه خود به رئیس دانشگاه در ابتدای سال ۱۹۳۷ سرنوشت محتوم سیاست‌های نازیست‌ها را پیش‌بینی کرد و از رئیس دانشگاه خواست نامه‌اش را در تابلوی اعلانات دانشگاه بزند تا دانشجویان بدانند دیدگاه دیگری نیز در مورد سرنوشت آلمان وجود دارد. نامه‌ی او در کشورهای مختلف به چاپ رسید و حتی مان مجبور شد در دوران جنگ، نامه‌ی خود را در رادیو بخواند. نامه‌های زولا و مان نیازی به امضاکننده نداشت. امضای نویسندگان نامه کافی بود. امروز برای آن که نامه یا بیانیه‌ای بتواند بیش از یک هفته توجه همگان را جلب کند بایستی بتواند امضاهای زیادی در پای خود داشته باشد و یا به بخشی از یک جنبش بدل شود. «کمپین یک میلیون امضا» با اهداف آموزشی و قانونی خود، اهمیت تعداد امضاکنندگان را درک کرده بود. از این رو، هم از نظر شکل که در پی ارتباط مستقیم با مردم عادی بود، و هم از نظر وسعت ویژگی‌های منحصر به فردی داشت. در مقابل، امروز ما شاهد هستیم که برای برخی، فقط سرعت عمل اهمیت دارد. در زمان بسیار کوتاه باید متن نوشته شود، افراد امضاکننده محدود گردد، و نتیجه به سرعت در چند سایت منتشر شود. پس از چند هفته نوبت برای نوشتن

یک بیانیه‌ی جدید با استدلال‌ها و فرم مشابه فرامی‌رسد.

یکی بر سر شاخ، بن می‌برید

در یک دهه‌ی گذشته تعداد کارزارهای دیجیتالی به‌شدت رشد کرده و به یکی از اشکال اصلی فعالیت‌های سیاسی بدل شده است. در عین حال باید به پدیده‌ی دیگری حداقل در اروپا که احزاب توده‌ای در آنجا پا گرفتند، توجه کرد. از نظر تاریخی میزان عضویت در احزاب سیاسی در کشورهای شمال اروپا نسبت به سایر کشورها بسیار بالا بوده است اما در طی نیم‌قرن گذشته، به‌ویژه در قرن جدید، میزان اعضای احزاب کاهش چشمگیری را نشان می‌دهد. در کشوری همچون سوئد میزان اعضای احزاب به نسبت میزان رأی‌دهندگان از ۲۷ درصد در اوایل ۱۹۸۰ به ۴ درصد در سال ۲۰۱۷ رسید. به‌طور کلی امروز نسبت اعضای حزب به نسبت رأی‌دهندگان به ۳ تا ۵ درصد رسیده است.^۹ (دمکر و همکاران، ۲۰۲۰)

لازم است متذکر شد که عضویت حزبی در اکثر احزاب اروپایی با عضویت احزاب در ایالات متحده تفاوت دارد. در ایالات متحده عضویت در احزاب فقط برای گزینش کاندیداهای انتخاباتی است و نه مشارکت در همه‌ی فعالیت‌های حزبی.^{۱۰} مسلماً کاهش تعداد اعضای احزاب در اروپا قبل از هر چیز نتیجه‌ی برنامه و سیاست‌های جاری آنها بوده است. تا وقتی که سیاست این احزاب به‌ویژه در جناح چپ، در خدمت توده‌ی مردم نباشد، گریز از احزاب نیز امری طبیعی است. از این‌رو فاصله‌ی سطح تحصیلات و درآمد اعضای احزاب جناح چپ که زمانی بسیاری از کارگران و دیگر اقشار فقیر جامعه را در خود جای می‌دادند، و امروز که عمدتاً افراد دارای تحصیلات بالا عضو این احزاب می‌شوند، تغییر کرده است. با این حال، چنانکه نمونه‌ی پدیده‌ی جرمی کوربین در انگلستان نشان داد، در صورتی که طرفداران انتخاباتی یک حزب تغییرات قابل ملاحظه‌ای را در سیاست حزب مطبوع خود ببینند، با اشتیاق بیشتری به حزب مورد علاقه‌ی خود خواهند پیوست.

حال اگر این عامل مهم و عوامل دخیل دیگر را کنار گذاشت، می‌توان یک عامل دیگر را در نظر گرفت.

همزمان با کاهش عضویت در احزاب سیاسی، تعداد دادخواست‌های اینترنتی افزایش زیادی را نشان می‌دهد. اگرچه مشارکت مردم در انتخابات در بسیاری از کشورهای اروپایی نسبت به گذشته کاهش یافته، ولی در مجموع و خوشبختانه همچنان بسیاری از مردم به پای صندوق‌های رأی‌گیری می‌روند، اما رأی دادن فقط بخش کوچکی از مشارکت مردم در مسائل سیاسی مورد علاقه‌شان است. در گذشته، مشارکت در فعالیت‌های حزبی و نهادهای مدنی، راه اصلی تغییرات مهم در جامعه تلقی می‌شد و از این‌رو در مرکز توجه کسانی قرار داشتند که خواهان تحولات معینی در جامعه بودند. فعالیت سیاسی و مدنی به تلاشی اطلاق می‌شد که در ضمن ترویج یک خواسته‌ی معین به نوعی از مداخله‌ی واقعی و فیزیکی برای تغییر مستقیم یا غیرمستقیم در جامعه ختم می‌شد. این خواسته‌ها می‌توانست در حوزه‌ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و یا فرهنگی باشد که به طور سنتی به رأی دادن و حمایت از حزب سیاسی یا کاندیدای معین، اعتصاب، تحصن، راهپیمایی، بستن راه‌ها، تحریم خرید یک محصول معین، ندادن مالیات، امتناع از پاسخ‌دادن به فراخوان‌های دولتی، سرپیچی از قوانین یا انواع اقدامات بدیع دیگر ختم می‌شد. در واقع آنچه امروز کنشگری خوانده می‌شود اقدام به عمل برای تغییرات اجتماعی بود، یعنی قبل از هر چیز با عمل پیوند داشت. مشارکت در این اعمال نیز می‌توانست پیامدهای معینی برای شخص شرکت‌کننده داشته باشد. این فعالیت‌ها نوعی از تداوم و سازماندهی‌های طولانی‌مدت را طلب می‌کرد، گرچه لزوماً به معنی فعالیت حزبی نبود. ولی، امروز فعالیت‌های خودانگیخته‌ی سیاسی و سازماندهی‌های موقتی کم‌ویش - اما خوشبختانه نه کاملاً - جایگزین برخی از فعالیت‌های طولانی‌مدت سیاسی گذشته شده است.

ممکن است گفته شود امضا کردن یک بیانیه‌ی اینترنتی نیز خود یک عمل، ترویج یک ایده و حمایت از یک خواسته‌ی معین است. ضمناً برخی اقدامات آنلاین مانند پخش یک ترانه «برای» شروین حاجی‌پور، اجرای یک کنسرت مجازی (پرستو احمدی)، بیانیه‌ی ۱۴ فعال سیاسی در سال ۱۳۹۸ نیز ضمن تأثیر زیاد بر افکار عمومی، به مجازات دست‌اندرکاران آن هم ختم شده است. البته باید دو فعالیت هنری در مثال

بالا و حتی مثال آخر را از امضای دادخواست‌های متداول اینترنتی امروز جدا کرد. در همه‌ی این موارد کار زیادی قبل از انتشار صورت می‌گیرد. مسئله فقط خود رسانه نیست، اگرچه آن نیز موضوع مهمی است. پرستو احمدی در آرزوی یک کنسرت زنده با حضور هزاران نفر تماشاگر مشتاق که در کنار یکدیگر از صدا، موزیک، صحنه‌پردازی لذت برده و با فریادها و یا سکوت خود هنرمند را همراهی می‌کنند، یک کنسرت مجازی برگزار کرد. در دوران پاندمی و قرنطینه‌ی کووید-۱۹، آواز خواندن ایتالیایی‌ها از بالکن‌های خانه‌ی خود که به راحتی در دل‌ها می‌نشست، عملی بود که نشان داد حتی در زمانی که افراد در خانه‌های خود زندانی هستند همچنان می‌توانند ارتباط فیزیکی برقرار کنند. بسیاری از مردم جهان با دیدن آنها به شوق آمدند، اشک ریختند و لب‌خند زدند. در مقابل در همان زمان، کنسرت‌های مجازی سلبریتی‌های پولدار که در خانه‌های مجلل خود آواز می‌خواندند، مانند بونو، گال گدوت، ویل فرل،... حتی هنگامی که زیباترین و معروف‌ترین ترانه‌های دنیا -مانند «ایمجین -تصور کن» جان لنون، را زمزمه کردند اغلب موجب تأسف بود.

موقعی که افراد در حمایت از یک خواسته‌ی مشترک اقدام به اعتصاب، تظاهرات، تحسن و امثالهم می‌کنند، در سکوت مطلق رفتار نمی‌کنند. آنها همدیگر را می‌بینند، با یکدیگر حرف می‌زنند، در کردار و رفتار یکدیگر دقت می‌کنند، با هم فریاد خشم، شادی و یا ترس می‌کشند، از هم نیرو می‌گیرند و یا برعکس. آنها با چشمان، گوش‌ها و دهان بسته در تظاهرات شرکت نمی‌کنند، در حالی که به هنگام امضای یک بیانیه که فقط چند ثانیه و یا دقیقه طول می‌کشد، این ارتباطات و غلیان احساسات حضور ندارد.

مشکل بعدی آن است که برای بسیاری فعالیت‌های مجازی جایگزین فعالیت‌های سیاسی واقعی شده است. سرعت عمل از همه چیز مهم‌تر گشته است. سازماندهی بسیار کوتاه و موقتی جایگزین فعالیت‌های درازمدت شده است. اگر فعالیت احزاب، گروه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های سیاسی با برنامه‌های نسبتاً بلندمدت و تداوم فعالیت سیاسی همراه است، اقداماتی چون امضاکردن بیانیه‌های مختلف، برای بسیاری جایگزین اقدامات طولانی‌مدت و با برنامه شده است. حیرت‌آور آن که بسیاری از اعضای

احزاب و گروه‌های سیاسی خود مروج پروپاقرص چنین اقداماتی هستند. برای بسیاری فعالیت‌های فردی سیاسی موقتی، جایگزین فعالیت‌های جمعی عملی و طولانی‌مدت شده است. در گذشته احزاب و گروه‌های سیاسی برسر مسائل مهم بیانیه می‌دادند. این بیانیه‌های مشترک، نادر و از سوی بسیاری با دقت دنبال می‌شد، در بهترین حالت، امروز بلوک‌های سیاسی مختلف که در واقع اختلاف سیاسی و برنامه‌ای بزرگی - حداقل حول مسائل جاری ندارند - بیانیه‌های خود را صادر می‌کنند.

پرسشی که بایستی این دوستان در برابر خود بگذارند این است که آیا با ترویج و تبلیغ فعالیت‌های مجازی که عمر کوتاهی دارند و هدف آنها نه نقطه‌ی آغاز برای یک اقدام عملی معین بلکه قبل از هر چیز اظهارنظر در مورد یک حادثه و همان‌طور که امروز مد است، «برای ثبت در تاریخ» و نه چیزی بیشتر صورت می‌گیرد، می‌توان افراد بیشتری را جذب فعالیت‌های حزبی طولانی‌مدت کرد؟ طرفداران کارزارهای اینترنتی در شکل وسیع آن در پاسخ خواهند گفت، سازماندهی‌های سنتی امروز دیگر جوابگو نیست و باید از آنها عبور کرد. اگر نتیجه‌ی کار پتیشن‌های اینترنتی نشان می‌داد که این فعالیت‌های مجازی موجب تغییرات مهمی در جامعه شده‌اند، آنگاه جای هیچ بحثی باقی نمی‌ماند. معمولاً آنها در بهترین شکل خود حالت بازدارنده دارند، یعنی برای مثال می‌توانند مانع حذف قانون خاصی شوند. متأسفانه برای تغییرات مهم در جامعه و نه «ثبت در تاریخ» نیاز به فعالیت‌های عملی در دنیای واقعی است. اشکال مجازی عموماً می‌توانند به عنوان کاتالیزور یا یک اقدام فرعی و جنبی در نظر گرفته شوند. اما برعکس، امروز چنین اقداماتی گاه به تنها شکل «عمل سیاسی» بدل گشته است.

نتیجه

از آنچه گفته شد می‌توان چند نکته را به طور خلاصه چنین جمع‌بندی کرد:

- ✓ تقاضای دادخواست، نوشتن عریضه و نامه سنت بسیار قدیمی
- برای اجرای عدالت بوده اما در دوران مدرن، تقاضاهای فردی جای خود را به تقاضاهای عمومی داده‌اند.
- ✓ روشنفکران در دنیای مدرن سعی کردند از نفوذ و موقعیت خود در

جامعه برای ایجاد تغییرات مهم استفاده کنند. آنها با اقدامات خویش، ضمن اطلاع از پیامدهای ناگوار آن برای خود، نفع جامعه را برتر از منافع فردی قرار دادند.

✓ برخلاف تصور رایج، نامه‌ی سرگشاده زولا، بیانیه‌ی ۱۲۱ یا بیانیه‌ی ۳۴۳ نفر بدون حضور جنبش‌های مردمی، احزاب سیاسی و نهادهای سیاسی که از آنها حمایت می‌کردند نمی‌توانستند راه به جایی ببرند.

✓ نامه‌ها و بیانیه‌ها، مانیفست‌هایی ماندگار شدند و «در تاریخ به ثبت رسیدند» که «نه برای ثبت در تاریخ» بلکه تغییر در جامعه با همه‌ی پیامدهای احتمالی برای نویسندگان آنها، نوشته شدند. این نوشته‌ها به‌جز اهمیت سیاسی‌شان یا دارای ارزش تحلیلی، هنری و فرم بودند و به خوانندگان خود امید به یک آینده‌ی بهتر و عادلانه‌تر، و شجاعت عبور از موانع موجود را می‌دادند. پشتوانه‌ی آنها کار طولانی مؤلفان‌شان بود.

✓ برای آن که یک دادخواست و نامه بتواند تأثیرگذار باشد باید بتواند با نوآوری‌های خود موجب نوعی شوک در جامعه شود. این شوک می‌تواند بر اثر شجاعت، منطق تحلیلی، شکل اجرای آن باشد. مثلاً حضور امضاهای غیرقابل تصور در پای یک متن هم می‌تواند در مواقعی تأثیرگذار باشد.

✓ نامه‌ها و بیانیه‌ها بایستی بتوانند واقعیت را همان‌طور که خود نویسنده یا نویسندگان آن درک می‌کنند بیان کنند و نه آن که از ترس سانسور و یا به خاطر رعایت موازین و قوانین جاری خود واقعیت آشکار را کتمان کند. مثلاً در یکی از بیانیه‌های ضدجنگ غزه نویسندگان از واژه‌هایی چون «نسل‌کشی» اجتناب کردند، چراکه هنوز یک ارگان معتبر بین‌المللی آن را تأیید نکرده بود.

✓ در زمانی که تورم بیانیه و کارزار وجود دارد، اگر منطق درونی و شجاعت نویسنده/نویسندگان و یا فرم آن نتواند توجه همگان جلب کند، آنگاه کمیت، تنوع و تعداد زیاد امضاکنندگان می‌تواند چاره‌ساز باشد. در چنین مواردی تمرکز بر یک مسئله و ارائه‌ی راهکارهای حل آن با زبانی ساده

معمولاً برد بیشتری دارد. مبارزه بر علیه جنگ یکی از مواردی است که می‌تواند نیروهای بسیار وسیعی را در کشورهای مختلف و قبل از هر چیز در کشورهای متخاصم متحد کند.

✓ تجمع نیروهای متفاوت حول یک مسئله‌ی عمومی مانند مبارزه بر علیه جنگ یا اعدام، نه فقط موجب تضعیف بلکه برعکس نقطه‌ی قدرت آن است. در چنین حالتی پیام باید کاملاً روشن و واضح باشد. خودداری از همکاری با دیگران در چنین مواردی و تکیه بر موارد اخلاقی غیر قابل توجیه نمی‌تواند راه‌گشا باشد.

✓ یک بیانیه، نامه‌ی سرگشاده و فراخوان زمانی موفق است که بتواند نیروهای مترقی را متحد کند، نه آن که این اقدام موجب انشقاق در صفوف مبارزان شود. اگر چه پیامدهای بعدی یک اقدام همیشه نمی‌تواند تعیین‌کننده باشد، اما باید چنین پیامدهایی در نظر گرفته شوند.

✓ حمله به طرفداران یک بیانیه به خاطر وجود برخی از نکات که اختلاف مهمی با اهداف منتقدین بیانیه و فراخوان ندارد، راه‌گشا نیست. مثلاً مخالفت با جنگ از مواضع گوناگونی صورت می‌گیرد، اما مسئله‌ی اصلی این است که آیا به هدف اصلی پایان جنگ کمک می‌کنند یا نه. این نباید به معنی عدم انتقاد از متن بیانیه و فراخوان تلقی گردد، بلکه توجه به همه‌ی جوانب مبارزه است. مسئله، حمایت کامل یا مشروط از همه اقداماتی است که قدمی در جهت یک خواسته دمکراتیک برمی‌دارد.

✓ احزاب سیاسی که دارای شرایط نسبتاً سختی برای پذیرش اعضا هستند، باید در مورد عواقب تبلیغ روزمره‌ی سازماندهی‌های بسیار موقتی کمی بیشتر تأمل کنند.

✓ این احساس که «باید کاری کرد» سال‌ها توجیه‌کننده‌ی نوشتن بسیاری از بیانیه‌ها بوده است. مسلماً احساس مسئولیت و همبستگی احساس بسیار زیننده‌ای است اما باید این احساس را با منطق بهتری صرف اقداماتی مؤثرتر از گذاشتن امضا در پای هر بیانیه‌ای کرد.

✓ در نهایت باید دوباره تاکید کرد که هدف این نوشته عدم مشارکت در نوشتن و امضای بیانیه و فراخوان نیست. بیانیه خود شکلی از مبارزه برای رسیدن به اهداف مشخصی است اما نویسندگان بیانیه و نیز امضاکنندگان، باید با دقت در مورد جوانب کار فکر کنند. چه عواملی می‌تواند آنها را به نتایج دلخواه نزدیک‌تر کند؟ سرعت عمل؟ دقت؟ منطق؟ فرم؟ وسعت شرکت‌کنندگان؟ تکثر بیانیه‌ها؟ اهداف صریح و روشن؟ ریسک‌پذیری؟ شجاعت در همکاری بر سر برخی از مسائل ضمن حفظ مواضع اصلی برای شکل حکومت آینده ایران؟ کمک برای به راه انداختن یک جنبش، یا نزدیکی به گروه‌ها و سازمان‌های موجود، و یا هر دو؟... و بسیاری از پرسش‌های دیگر. با امید بحث‌های سازنده در باره موارد یادشده یا مشابه در آینده نزدیک.

یادداشت‌ها

^۱ فانی یزدی معتقد است افرادی از چپ‌گرایان امضای خود را در کنار امضای کسانی گذاشته‌اند که در گذشته خواهان «حمله نظامی به لیبی شدند»، در مقابل رحمانی نیز از جمله به ترکیب امضاکنندگان اعتراض دارد و این که مواضع فراخوان در راستای مواضع افرادی چون محمد قوچانی، محمدرضا جلایی‌پور، علی مزروعی، پیمان عارف و سیدعلی مرعشی تنظیم شده است.

^۲ برخی از شخصیت‌های مهم نمایشنامه عبارتند از، هودهر (آدره)، عضو پارلمان و یکی از رهبران حزب سوسیالیست کارگری و فردی عملگرا و واقع‌بین، اما در عین حال وفادار به حزب، اهداف و اعضای آن است. او با پیش‌بینی پایان جنگ طرحی برای همکاری با دشمنان قدیمی ارائه می‌دهد که به تصویب اکثریت اعضا می‌رسد اما جناح تندرو حزب که مخالف طرح است و در حزب شکست می‌خورد تصمیم به ترور او می‌گیرد. هوگو (اوگو) برین، یک جوان ۲۳ ساله از یک خانواده‌ی مرفه است که برای آن که نشان دهد به طبقه‌ی خود پشت کرده است، حاضر به هر کاری است. او فردی ایده‌آلیست است که جزء فراکسیون کمونیست‌ها در حزب است. ژسیکا زن ۱۹ ساله هوگو است که مسئله‌ی ترور را ساختگی می‌داند. او سیاسی نیست و به هودهر علاقه‌مند می‌شود. هودهر نه به‌خاطر دستور حزب بلکه به خاطر رابطه با ژسیکا توسط هوگو به قتل می‌رسد. لوئی یکی از رهبران کمونیست حزب که مخالف هودهر است و دستور قتل او را صادر کرده بود. اولگا، یکی از کمونیست‌ها و تنها دوست هوگو برین. هودهر در یک صحنه به هنگام بوسیدن ژسیکا به قتل می‌رسد. هوگو به خاطر قتل معشوقه‌ی زنش به زندان می‌رود و بعد از دو سال آزاد می‌شود. در نمایشنامه داستان به شکل فلش‌بک پس از آزادی هوگو بازگو می‌شود.

در طی مدتی که هوگو در زندان بود کمونیست‌ها نیز به ایده‌ی همکاری با بورژوازی می‌رسند و رهبران کمونیست نیز موضع خود را عوض می‌کنند. حزب هودهر را قهرمان و هوگو را خائن اعلام می‌کند. هوگو خود را مغلوب بازی‌های سیاسی درون حزبی احساس می‌کند و اعتماد به حزب و آرمان‌هایش را از دست می‌دهد. هوگو به این نتیجه می‌رسد که در صورت زنده ماندن کشتن هودهر بی‌معنی می‌شود. در نهایت، تاریخ حزب بازنویسی شود و ناامیدی سراسر حزب را فرا گیرد. نمایشنامه بار اول توسط جلال آل احمد در سال ۱۳۳۵ ترجمه شد و در اسفند ۱۳۳۵ در تهران با بازیگری کسانی چون فخری خوروش و ناصر ملک مطیعی در تئاتر تهران به اجرا درآمد. (اسامی داخل پرانتز اسامی شخصیت‌ها در ترجمه‌های متأخر است)

^۳ کامو پس از سال‌ها مخالفت با انقلاب و طرح‌های بزرگ و آرمانی کمونیست‌ها به این نتیجه رسید که تغییرات بزرگ از طریق انقلاب موجب افزایش خشونت می‌شود اما او از شورش و شورسگری حمایت می‌کرد و از این جهت علاقه‌ی زیادی به نارودنیک‌های روسی نشان می‌داد. بنابراین او در مخالفت با آرمان‌گرایی کمونیست‌ها به آرمان‌گرایی تروریست‌ها علاقمند شد. در همین زمینه او از جمله مطرح می‌کرد آیا کشتن مقامات تزاری درست بود؟ در این صورت بچه‌های آنها که بی‌پدر می‌شدند چه گناهی داشتند؟ آیا کشتن درست است؟...

برای سارتر این موضوع حل شده بود زیرا تروریسم به معنی حل مشکلات اجتماعی از طریق مقامات بلندپایه یک موضوع مربوط به گذشته بود و طرح آن فقط بزرگ کردن یک مسئله‌ی فرعی بود. (گلوگ، ۲۰۲۰:۸۵) از این رو در «دست‌های آلوده» با وجود اشتراک‌نظر با کامو در مورد نقش مخرب استالینیسیم و مخالفت با کمونیست‌های دکماتیست، پرداختن به مسئله‌ی ترور را امری غیرضروری تشخیص داد. او به‌طور زیرکانه و حتی قبل از انتشار انسان طافی کامو، در «دست‌های آلوده» در گفت‌وگویی بین هوگو عضو ساده و لویی یکی از رهبران کمونیست‌ها چنین نوشت:

«هوگو - در روسیه، آخر قرن گذشته، موجوداتی وجود داشتند که سرراه آدم‌های گنده و رجال می‌ایستادند، و یک بمب هم توی جیب‌شان بود. بمب می‌ترکیده، رجل بزرگوار به هوا می‌رفته و خود یارو باهاش. من این کارها را بلدم بکنم.

لویی - آنها آنارشیزست بودند. تو چون مثل آنها هستی خوابشان را می‌بینی؛ روشنفکر آنارشیزست! حیف که ۵۰ سال دیر به دنیا آمده‌ای. «ترور» فردی دوره‌اش تمام شده.

هوگو - پس من آدم هیچ‌کاره‌ای‌ام؟

لویی - در این موضوع به‌خصوص. بله.

هوگو - پس دیگر حرفش را نزنیم.» (سارتر، ۱۳۸۷:۳۷)

^۴ نمایشنامه‌ی «شیطان و خدا» جنگ‌های دهقانی قرن شانزدهم را به تصویر می‌کشد. گوتس قهرمان نمایشنامه اول آزادی را در شکل بدی تجربه می‌کند و شیطان را سرمشق قرار می‌دهد اما پس از چندی از انجام زدالت‌های روزانه خسته می‌شود. از این رو خدا را سرمشق خود قرار داده و تصمیم می‌گیرد فرد

مقدسی شود، اما درمی‌یابد که برای بسیاری انگیزه نه عشق به انسان بلکه جاه و مقام است. در نهایت در دوره‌های اخلاقی قرار می‌گیرد و به این نتیجه می‌رسد که «خوبی» در شکل خالص آن به فاجعه ختم می‌شود. بنابراین او ایده‌الیسم ساده‌لوحانه و واقع‌گرایی بدبینانه را کنار می‌گذارد. وی متقاعد می‌شود که همبستگی تنها عشق ممکن در زمان مبارزه است و تنها راه دوست‌داشتن مردم همراهی با مردم و مبارزه در کنارشان است. نمایشنامه‌ی مزبور مکمل «دست‌های آلوده» بود.

^۵ نمایشنامه‌ی «مگس‌ها» در سال ۱۹۴۳ نوشته شد مبارزه‌ی خواهر و برادری به نام الکترا و اورستس برای انتقام مرگ پدرشان - آگاممنون - را بازگو می‌کند. آنها در این راه مجبور به نبرد با زئوس و همه‌ی آداب‌ورسوم مذهبی می‌شوند. این موضوع باعث ترس و وحشت انسان‌ها که زئوس و خدایان خود و نظم حاکم را ستایش می‌کردند می‌شود. در نهایت اورستس قهرمان داستان ضمن پذیرش گناهان مردم، از آرگوس خارج شده و به راه خود می‌رود.

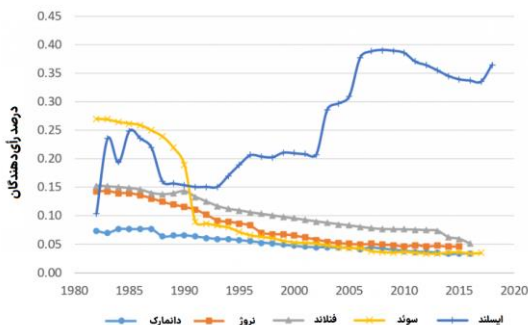
^۶ در اینجا قصد تحلیل این گزاره‌ها و یا شعارها نیست. برای برخی ولایت‌فقیه همانقدر جزء لاینفک نظام است که حجاب اجباری. برخی این موارد را از هم جدا کرده و ضمن التزام به جمهوری اسلامی، حجاب اجباری را قبول ندارند.

^۷ استولت‌نبرگ زمانی که تازه دبیرکل ناتو شده بود، در اردوی جوانان حزب خود از جمله گفت او نیز در جوانی مخالف حضور کشورش در سازمان ناتو و از مخالفان جنگ ویتنام بود (استولت‌نبرگ، ۲۰۱۵). در مورد دومی شکی نیست، در مورد مخالفت با عضویت نروژ در ناتو، برای بسیاری مخالفت با جنگ ویتنام موجب مخالفت با عضویت در ناتو بود. در هر حال، در مبارزه‌ی ضدجنگ نه فقط انواع مختلف چپ‌گرایان، بلکه گروه‌های بسیار متفاوتی مشارکت داشتند.

^۸ فیلمی از بهتاش صناعی‌ها و مریم مقدم که از چند زاویه، نه فقط پایان زندگی شخص محکوم، بلکه تأثیر اعدام بر زندگی خانواده‌ی محکوم و حتی شخص قاضی صادرکننده‌ی حکم را نشان می‌دهد. این فیلم در سال ۱۳۹۸ و قبل از جنبش زن، زندگی، آزادی در ایران تولید شد اما بلافاصله توقیف گشت. فیلم در خارج از ایران توانست در چند جشنواره‌ی بین‌المللی توجه منتقدین سینما را به خود جلب کند. مریم مقدم و بهتاش صناعی‌ها بارها به‌خاطر کارهای هنری خود، از جمله «کیک محبوب من» ممنوع‌الخروج شده‌اند. مریم مقدم تابعیتی ایرانی-سوئدی دارد.

^۹ نمودار زیر این گرایش تاریخی را برای مجموع کشورهای شمال اروپا نشان می‌دهد. در نمودار کشور ایسلند، گرایش کاملاً متضادی را نشان می‌دهد. باید به خاطر آورد که احزاب توده‌ای در ایسلند هیچ‌گاه پا نگرفتند. عضویت در احزاب در آنجا مانند ایالات متحده است، یعنی عضویت در احزاب فقط برای گزینش کاندیداهای انتخاباتی است و نه مشارکت در همه‌ی فعالیت‌های حزبی. ضمن آن‌که ایسلند حتی در مقایسه با بقیه‌ی کشورهای اروپای شمالی جمعیت بسیار اندکی دارد

عضویت در احزاب نسبت به تعداد رای دهندگان در کشورهای شمال اروپا



۱۰ پیوستن به یک حزب، به معنی پذیرش الزامات و استفاده از مزایای معینی است. در اکثر احزاب پرداختن حق عضویت الزامی است اما نحوه‌ی عضوگیری بسیار متفاوت است. برخی از احزاب شرایط کم‌وبیش سختی برای عضوگیری، از جمله مشارکت در فعالیت‌های عملی حزبی، دوره‌های عضویت آزمایشی،... دارند. در چنین احزابی معمولاً اعضا نه فقط در تعیین رهبران و کاندیداهای حزب بلکه تعیین خط‌مشی و برنامه‌ی حزبی نیز مشارکت دارند. در آمریکا همه‌ی واجدان شرایط در انتخابات مقدماتی حزب، واجد شرایط عضویت در حزب نیز هستند. از این‌رو عضویت در احزاب شرایط بسیار آسانی دارد. از سوی دیگر اعضا معمولاً در انتخاب کاندیداهای خود شرکت می‌کنند و قادر نیستند در تعیین و تغییر برنامه حزب نقش جدی ایفا کنند. درست به همین خاطر تعداد اعضای احزاب ایالات‌متحده بسیار زیاد است. در یک نظر‌خواهی در سال ۲۰۲۰ نزدیک به پنجاه درصد شرکت‌کنندگان خود را عضو حزب معرفی کردند (کارتر و همکاران، ۲۰۲۳:۸۳). این رقم در اروپای شمالی زیر پنج درصد است.

منابع

- فراخوان جمعی، ۱۴۰۳، علیه نظم «نوبن» تحمیلی بر خاورمیانه، رادیو زمانه، ۲۳ مهر ۱۴۰۳
- بیانیه جمعی، ۱۴۰۳، برای صلح، آزادی و دموکراسی، جنگ در خاورمیانه را متوقف کنید، تریبون زمانه، ۱۴ مهر ۱۴۰۳
- محمدرضا نیکفر، ۱۴۰۳، جنگ و صلح - در دفاع از یک بیانیه‌ی جمعی، رادیو زمانه

- رامین احمدی، ۱۴۰۳، وسعت معنای «نه»، در باره بیانیه «نه به جنگ، نه به جمهوری اسلامی»، خبرنامه گویا
- رضا فانی یزدی، ۱۴۰۳، هدف از صدور این بیانیه چیست؟ اخبار روز
- اسفندیار طبری، ۱۴۰۳، نقد گفتمان یا کارزار «نه به جنگ»، ایران امروز
- عبدالستار دوشوکی، ۱۴۰۳، سخنی با ۳۶۳ دلواپس «حمله به جمهوری اسلامی»، شورای مدیریت گذار
- رضا جاسکی، ۱۴۰۲، مسئله فلسطین و چپ، رادیو زمانه
- رضا جاسکی، ۲۰۲۳، کدام تروریسم؟، اخبار روز
- کارگاه دیالکتیک، ۱۴۰۳، نقدی بر بیانیه‌ی «علیه نظم نوین تحمیلی بر خاورمیانه» رادیو زمانه
- احمد پورمندی، ۱۴۰۳، محور مقاومت آشکار و پنهان!، ایران امروز
- بهزاد کریمی، ۱۴۰۳، سه نگرش سیاسی در سیمای سه نوع برآمد سیاسی، به پیش
- ایوب رحمانی، ۱۴۰۳، فراخوان جمعی علیه نظم نوین - ادعانه‌های از منظر محور مقاومت، آزادی بیان
- سیاوش شوهانی، ۱۳۸۹، عرایض؛ رهیافتی به تاریخ فرودستان
- کلودین مونتسی، ؟، سیمون دوبوار و جنبش زنان، روایت یک شاهد عینی، ترجمه‌ی هما مداح
- رونالد آرونسون، ۱۴۰۱، کامو و سارتر، مهرگان خرد، فیدیبو
- ژان پل سارتر، ۱۳۸۷، دست‌های آلوده، ترجمه جلال آل احمد، انتشارات مجید
- ژان پل سارتر، ۱۳۵۱، شیطان و خدا، ترجمه‌ی ابوالحسن نجفی، انتشارات نیل
- حمزه ابراهیم‌زاده، کامران سپهران، شمس‌الملوک مصطفوی، ۱۴۰۲، بررسی تطبیقی سطوح عاملیت در «عروسکخانه» ایسن و «سارا» اثر مهرجویی بر اساس خوانش آلن اسمیت از «پدیدارشناسی روح» هگل
- پرواند آبراهامیان، ۱۳۹۵، ایران بین دو انقلاب، نشر نی

- Shlomo Sand, 2014, Israel does not understand anything but force, Versobooks.com

- Jamie Allinson, Asli Bali, Allison McManus, 2022, US empire is changing its strategies in the middle east, jacobin.com
- Alexander Ward, 2024, The internationalists, Penguin
- Oliver Eagleton, 2023, Imperial designs, new left review
- Richard Beck, 2024, Bidenism abroad, NLR 146
- Ruth Harris, 2010, Dreyfus, Metropolitan books
- Jean-Numa Duncange, 2023, Jules Guesde one of the great Pioneers of European Marxism, jacobin.com
- Jean-Numa Ducange, 2020, Jules Guesde, Palgrave
- Daniel Carpenter, 2021, Democracy by petition, Harvard University press
- Rafic Jouejati, 2005, The quest for total peace, Taylor & Francis e-Library
- Benjamin Franklin Martin, 2017, Roger Martin du Gard and Maumort, Northern Illinois university
- David L. Schalk, 2005, Wat and ivory tower, University of Nebraska
- Vincent Chabany-Douarre, 2022, When women won France's abortion battle, Tribune
- Oliver Gloag, 2020, Albert Camus, Oxford
- Christopher Horner, 2020, Politics and the beautiful soul, 3 Quarks daily
- Marie Demker, Knut Heidar, Karin Kosiara-Pedersen, 2020, Lessons from the Nordics, LSE Blog
- Neil Carter, Daniel Keith, Guda Sindre and Sofia Vasilopoulou, 2023, The Routledge handbook of political parties, Routledge
- The local, Nato boss sang anti-Nato song as youth, 2015-08-06